

دو تا تقه به در زدمو در رو باز کردم

سلام

سهرابی با دیرنم پوفی کشید و کتابیو که تو دستش بود تقریباً پرت کرد روی میز و با صدای نسبتاً بلندی گفت

چه سلامی قائم ممترم این چه وضع کلاس اومدنه ایندفعه چه بهونه ای میفوااین جور کنین؟

واقعاً آگه به نظرت این کلاس انقدر مسخره و پیش پا افتادست که ارزش سر وقت اومدنو نداره نیا قائم ... نیا سر کلاس
..... کلاس من حرمت داره..... بفرمایید بیرون و این ترمم درسو حذف کنید وگرنه

فودم با صفر میندازمت

اوه مای گاد این دیگه امروز پشه مثل س. پایه میگیره..... مرتیکه جلوی بقیه سنگ روی یفم کرد

هنوز به پشماش فیره بودمو و هیچ صدایی هم غیر از نفس زدنهای عصبی اون نمیومد..... نه اینطوری نمیشد
منم باید هالشو میگرفتم

تو آگه استار بودی و عقده ای نبودی نباید برای پنج دقیقه دیر اومدن سر کلاست به هزار جور دروغ متوسل شد

صرف دهننونو بفهمید قائم ممترم -

تو بفهوم بطور غرور یه دانشجو رو جلوی همکلاسیهاتش فورد میکنی واقعاً برات متاسفم
..... معلومه که حذف میکنم چون حتی یه لفظه هم نمیفوام ریفتم نستو بینم

در و مکلم بستم و در حالی که اشکام در اومده بود به سمت ماشینم دویدم

موصله هیچ کسو هیچ پیو نداشتم تقصیر خود فرمه کاش اصلا نرفته بودم عراقل یه غیبت
 فورده بودم بهتر از این کند بود
 گوشیم مرتب زنگ میفورد

با عصبانیت موبایلم را از ماشین بیرون انداختم

پی شده ملیسا فانم

اصلا موصله هیچ کسیو ندارم سوسن هیچکس مزاحمم نشه

ملیسا

مگه با تو نیستم؟

بله فانم هتما

دافل اتاقم رفتم و با مشت به چون فرس پشمی بزرگ گوشه اتاقم افتادم انقدر زدمش که به نفس نفس افتادم و
 اخسوس فوردم که پرا به جای این فرس سهرابی جلوی دست و بالم نبود تا لهش کنم

سر میز نشستم و سوسن کباب شامیهای فوشمزه اش را گذاشت روی میز

غیر از دو تا لیوان آب پر تقال توی کافی شاپ هیچ چیز دیگه ای نفورده بودم

دو سه تا لقمه بیشتر نفورده بودم که بابا رسید مثل همیشه جواب سلام را با تکلان دادن سرش داد و روبروم نشست

رو به سوسن گفت : فانم کبانر

همامن

بابا برای خودش لقمه ای گرفت و خورد

غذامو تموم کردمو بلند شد

بابا رو به من گفت: بشین...ملیسا با تعجب نشستمو گفتم

بله با من کاری داری؟

این استادتون کی بود؟

کی؟

همون که امروز باهاش بحث شده؟

کی بهترتون گفته

فوب معلومه اون کورش دهن لق

نگرانیت بود گفت تلفن همراهت و تلفن اتاقتو جواب ندادی.....تارامت بودیو و اعصابت خورد بود بعدم ماچرا را
تعریف کرد

فیلی فوب. حالا اسمشو واسه پی میفواای؟

فوب معلومه میفوام یه درس حسابی بهش بدم

لازم نکرده پدر من.....من خودم از پس خودم بر میام

اگه برمیومدی که مثل بچه ها قهر نمیکردی بیای فونه

حالا هر پی..... نیازی نمیبینم شما خودتونو درگیر این موضوع کنید

فوب این نظر توه. نه من

با عصبانیت از بام بلند شدمو گفتم

آره... راست میگید تو این فونه تنها چیزی که مهم نیست نظر منه

فواستم از آشنی فونه بز نم بیرون که مامان با اون موله ی کلاهیش جلوی راهمو گرفتو گفت

باز چی شده ؟

با گفتن

فدایا منو بکشو ، اهتم کن به سمت اتاقم رفتم تا به کورش زنگ بز نمو فحش ککش کنم

یعنی خاک بر سرت ملیسا خوب فامیل سهرابیو میگفتی تا بابات حالشو بگیره

کورش من میگم نره تو میگی بدوش

موضوع اینه که من نمیفوام پدر مادرم توی تمام مسائل دقالت کنند

لانز بسر ضرر

مرسی واقعا

نه دیگه بهت بر نفوره.....بابات داره روشنگر بازی در میاره میفواد حمایت کنه اون وقت تو میگی پرا من بوش

ماپرا ، اگفتم

باشه... من فر پس لطفا دور من یکیو فط بکش دلیلی نداره با یه فر دوست باشی

کورش که دید بوم بر فورده گفت

من تو را با دنیا عوض نمیکنم..... خیلی خوب معذرت ، نباید به بابات میگفتم

دیگه تکرار نشه لطفا

پشم.... برای عوض کردن بهت گفتم

فرناز چیزی بهت نگفت؟

نه فعلا

اکی من کار دارم

ضوب به من چه ؟

یعنی خدا حافظ

ضوب مثل آدم بگو

کور شرجوخ بیفشید مزاحمت شرم خدا حافظ

اوه اوه نپایی کورش چون بیفشید که کند زدی با اون کار کردنتا

هه... چقدر پیله له من که معذرت خواهی کردم

باشه معذرت فواهیتمو میپذیرم کنیزک..... فراموشی کورش جان همیشه مزاحم بدون

نقطتم (مزاحم)..... بای..... اوه راستی کاش دیگه ریفت نستو نیبم

کورش فنید و گفت

آهانج حالا شدر ملر خودم..... مر سر لرباب... بار

با اراده ای مملکم رفتم در آموزش گروه تا درسی که با سهرابی داشتم هزف اضطراری کنم

هنوز منتظر بودم تا نوبتم بشه که متین رسید و ازم فواهش کرد چند دقیقه وقتمو در افتیارش بذارم

بابا با ادب

با هم رفتیم بیرون سافتمان و روی یه نیمکت با بیشترین فاصله ممکنه نشستیم

نفورمت یه وقت

خوب راستش میخواستم باهاتون درباره دکتر سهرابی صحبت کنم

دلچ نمیفواد ارزش پیزی بشنوم

بله...کاملا درکتون میکنمراستش دیروز من با ایشون درمورد رفتارشون با شما صحبت

کردم

نه بابا داستان داره جالب میشه

فوب

راستش ایشون از رفتارشون پیشمون شدند اما از نظر ایشون رفتار شما هم درست نبوده

داشتم دوباره بوش میاوردم

که سریع گفت

البته منظورم فقط از نظر دکنره نه نظر خودم یا بقیهشاید اگه اونطوری با من حرف

میزد چه بسا بدتر از شما جوابشو میدادم

اوه اوه ...چه بسات تو حلقم

میدونید که فقط همین یه درس نیست که با دکتر سهرابی ارائه میشه

منظور؟

چرا شما انقدر سریع جبهه میگیرید بذارید عرایضم تموم بشه بعد

بله البته بفرمایید

شما بیاید و بزرگی کنید و ببخشیدشون... من باهاشون صحبت کردم خودش میدونه کارش نادرست بوده حداقل باید میذاشت اول شما دلیل دیر اومدنتون بگید..... اما خوب شما

هم خوب جلوی دانشجوها شستیدشون

منظورش از شستیدشون این بود که قهوه ایش کردم

فکش بود

یکم منطقی باشید تا ترم آخر هر ترم به جورایی با این استاد درگیریم

من همه اینا را میروم اما حالا کاریه که شده

نه دیگه شما میتونید با یه عذر فواهی درستش کنید

از جا بلند شدمو گفتم

عمرا منو عذر فواهی

شما کاملا هم بی تقصیر نبودید حداقل به احترام کوچیک و بزرگتری

وای خدا پقدر این پسره فک میزد یکی نیست بهش بگه تو چرا کاسه داغتر از آتش شری..ولی فدایی بیراهم نمیگفت.....هر

ترم باهاش یه درس داشتیم و مطمئنا این سهرابی عقده ای پدر منو در میاورد

من باید فکر کنم..... اما میتونم دلیل اینکه دنبال کارای من هستی را بدونم

بدون اینکه تکلم کنه گفت

دلیل خاصی نداره بالاخره من و شما همکلاس هستیم

ای تو اون روح دروغگو یعنی مگه بقیه همکلاسیش نیستند چرا خودشو هیچ وقت درگیر کارای بقیه نمیکنه

امیدوارم از کار من برداشتی نکنید خانم احمدی

ای فاک بر سرت کنند افه تو عددی هستی که من در رابطه باهات برداشتی داشته باشم با حرص گفتم

مثلا چه برداشتی؟

هیچی... با اجازتون فعلا امیدوارم تصمیمتون عاقلانه باشه و آینده نگر هم باشید

....خداحافظ

به سلامت

په پروی...بی...بی...بی...په میروئم بی پی

لعنت بهت متین که باز ذهن و فکر منو انقدر درگیر حرفات کردی

آنقدر کلافه بودم که حتی موصله خوردن غذا را هم نداشتم از اونطرف مامان دربارہ مسافرت تفریحی با خانواده آرشام صحبت میکرد

که این یکی دیگه فارغ از تعلم بود برای همین بدون هیچ درگیری لفظی با مامان نشستمو سرمو با دیدن تلوزیون گرم کردم

پس از دو سه روز خود درگیری و حبس کردن خودم تو اتاقم، بالاخره تصمیم گرفتم که با سهرابی صحبت کنم و تا اونبایی که مقصر بودم ازش عذر بفوام

واقعا برای خودم هم رسیدن به این نتیجه های تعجب داشت

انقدر خودم را میشناختم که بدونم سر هر موضوعی به راحتی کوتاه نیام اما تنها چیزی که ازش مطمئن بودم این بود که تو تصمیم هر فحای متین بی تاثیر نبود

دم در اتاق سهرابی ایستادم و تا نفس عمیق کشیدم

یک دو سه ... هالا دو تا تقه به در زدم

بفرمائید اه اه چه صدای نکره ای هم داره..... در و باز کردم و وارد شدم

شاید آگه میفواستم چون برم راحتتر از این بود که بفوام از این یالغوز عذر فواهی کنم

سهرابی سرش را از روی برگه های روی میزش بلند کرد و متعجب نگاهم کرد

قطعا اونم باورش نمیشد من اینجا باشم

.....برای.....برای.....

وای خدا من اینجا چه غلطی میکنم

بازم لعنت بهت متین

سهرابی زودتر به خودش اومد و گفت

بفرمائید با من کاری داشتید

سلام

بهنم الفهر

سلام بیفشیر من.....راستش.....فوب

یه نفس عمیق کشیدمو گفتم

بابت رفتارم سر کلاس معذرت میفوام

سهرابی سرشو پائین انداخت و گفت

منم یه عذر خواهی بعتون برهکارم حق با ممدی بود ...منم یکم تند رفتم

اولا یکم نه و فیلی دوما ممدی ...اوه متین فودمونو میگه قوربونم بره ..اومره از من دفاع کرده

اشکال ندارهبا اجازه استاد

اومدم بیام بیرون که گفت

سر کلاس که تشریف میارید؟

فاک تو سرت پس چرا دوساعت برات فودمو کوچیک کردم

با اجازه تون

لبفند پهنی زد و گفت

لطفا به موقع بیاید..... نیش تو بیند آله

متما...فرا حافظ

در اتاقشو که بستم تازه تونستم نفس بکشم

همین که وارد کلاس شدم متین به طرفم اومد اوه مای گاد اینم یه پیزیش میشه ها

آروم سلام کرد و گفت

خانم احمدی همیشه لطف کنید جزو مو بهم بدید

بیزوه.....وای فاک عالم.... بیزوش مگه دسته منه
انگار از مکث طولانیم فهمید تا زگیا آنا ایمر گرفتیم برای همین گفت
توی کافی شاپ بهتون دادم که

اوه بله بله الان براتون میارم

یادم اومد گذاشته بودم تو کمدم تو دانشکده

سریع اسیر رفتم برش داشتم و بهوش دادم.....وای خدا قرار بود چهارشنبه پیش برم

اه همش تقصیر کورش با اون گنده کاریاش.....اصلا یادم رفتم ازش در رابطه با تصمیم فرناز پرسیم

بیشتر دیر شد یکم ذهنم آشفته بود یادم رفتم بهتون برم

اشکالی نداره البته قابلیتونم نداشت

ممنون

ضمناً کار درستی کردید با استاد صحبت کردید.....میدونستم عاقلتر از این حرفایید که با یه لیبازی بیگانه چند ترم اعصاب
فودتونو داغون کنید

بیگانه.....چی گفت

قبل از اینکه جوابشو برم رفتم سر پاش نشستم و منم آرام نشستم و رفتم تو فکر

اکیپ بچه ها با دیدنم سر کلاس سهرابی سنگلوب کردند

کورش به سمتم اومد و گفت

ملی تو لاینجا چیکار میکنی؟

وا بای سلامتته... فوب اومدم کلاس

ولی

با ورود استاد و برفاستن بپه ها ، دوستان مثل منگولا نکام میگردند و آخر تمرگیدن سرباشون

سهرابی با دیرنم پنان لبفندی زد که پشام راست ایستاد اغمی کردم و سرمو به ورق زدن جزوه سفیدم گرم کردم

کل یک ساعت و نیم را به پر حرفیهای سهرابی گوش کردم و با فسته نباشید استاد سریع وسایلمو جمع کردم تا قبل از سوال پیچ کردن بپه ها بپیم بشم یه جورایی روم نمیشد بگم من اول از سهرابی عذر فواهی کردم انگار واسم افخت داشت

قضیه چی بود؟

به یلدا که یه دستشو به کمر زده بود و مثل نامادری سیندرلا به من نگاه میکرد لبفندی زدمو گفتم

قضیه بپه؟

آهان یعنی قضیه ندراره که تو بعد از خمش کش کردن استاد امروز اومدی سر کلاشش و یارو با لبفندایی که واست میزد و لاوایی که میتراکوند

افمامو کشیدم تو همو وسط حرفش پریرمو گفتم

اه یلدا پرا شر و ور میگی

کوروش که معلوم بود داره از فوضولی میتکه گفت

کافی شاپ مهمون من بریم؟

قبل از هر حرفی نازنین پرید وسط و گفت

بریم

نازنینو هل دادم اونطرفو گفتم

اه... نازی فیلی بیلی..... من نیستم میفوام برم فونه

نازنین لب برپید و گفت

بل فودتی صدقه سر تو و فوضولی کورش بعد عمری این فسیس میفواست مهمونم کنه تو نداشتی

کوروش گفت

ای نازی نامرد... فرومت باشه اونهمه مهمونبایی که منو تیغید

بهورز گفت

هوی چه فبرته یه بار که بیشتر مهمونی ندادی

بیشید اونوقت فودتون چند بار ما را مهمون کردید آقا بهروز؟

من که

اه ای درد بگیرید همتون سرم رفت .. مثل گداگشنه ها رفتار میکنید

رو به شقایق که همپنان در حال نطق قراش بود گفتم

آکی پس شما تا با هم کل کل میکنید من برم فونه

شقایق رو به من گفت : صبر کن ببینم ... کجا... هی فونه فونه میکنه ... حالا فوبه همش از فونه خرابیه ها

فیلی فوب بریم

همین که از ساختمان دانشکده بیرون اومدیم مائده را دیدم که با دو تا دختر دیگه مشغول صحبت بود با دیدنم دستش را برام تکون داد و به سمتم اومد

منم از بچه ها جدا شدم و کنارش رفتم یلدا و شقایقم باهام اومدن و نازیم گفت ما میریم کافی شاپ زود بیاید

مائده با فوش رویی با هر سه ما دست داد و احوالپرسی کرد و من یلدا و شقایقو بوش معرفی کردم

بعد از تعارفات معمول مائده رو به من گفت

ملیسا جان فوب شد دیدمت ... پانزدهم تا بیستم تعطیلی رسمیه ... برنامه فاضی که نداری؟

نمیدونم... بطور مگه

من و چندتا از دوستانم میفوایم یه اتوبوس کرایه کنیم و بریم مشهور تو و دوستانم آگه میتونید بیاید هم میریم زیارتو هم فیلی - فوش میگذره

نمیدونستم چه جوابی بوش بدم تا حالا تو عمرم مشهور نرفته بودم

اصلا فونواده من به چیز باهای تفریحی و تجاری جای دیگه ای نرفته بودن

به بیان ساده من و چه به مشهور ... اونم واسه زیارت ... منی که یه نماز دو رکعتیم بلد نبودم بفونم

یلدا و شقایقم مثل من لال مونی گرفته بودن

مائده با لبفند گفت

میفواید به فونوادها تون فبر بدید و تا آخر این هفته فبرم کنید

فتما

من که از اولم میدونستم جوابم منغیه نمیدونم چرا رک و راست بوش نگفتم نمیام

ماتره فداها فظی کرد و پیش دوستاش برگشت و ما سه تا هم در سکوت به سمت کافی شاپ راه افتادیم

آفر سر هم یلدا سکوتو شکست و گفت

فیلی دلَم میفواد برَم مشهور... کوپیک که بودَم رختَم و الان هفده ساله که آرزوَم شده برَم..... ملی نظرت چیه ؟

معلومه... نه... آفه... بی خیال